

طرح مسئله

در عصر نزول قرآن کریم جوامع و گروه‌های دینی مختلفی مانند یهودیان، مسیحیان، صابئین، حنفاء و مجوس در محیط نزول قرآن می‌زیسته‌اند. گذشت زمان و افزایش فاصله زمانی از عصر نزول، شناخت مفهوم و تعیین مصداق دقیق برخی از این جوامع گروه‌های دینی را با مشکلات و معضلاتی همراه نموده است. در این میان، شناخت «حنفاء» و «صابئین» پیچیده‌ترین حالت را یافته‌اند، به گونه‌ای که از دیدگاه برخی پژوهشگران معماگون به نظر رسیده و تشخیص مفهوم آنها مشکل می‌نماید (جفری، ۱۹۳۸م، ص ۱۱۲، ذیل ماده حنیف؛ ص ۱۹۱، ذیل ماده صابئون).

محققان پرشماری، اعم از مسلمان و مستشرق، در این باب قلم فرسوده‌اند. در میان دانشمندان اسلامی، علاوه بر مفسران و لغویان مورخان و دانشمندانی بسیاری چون شهرستانی در کتاب *ملل و نحل* (شهرستانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۰۷)، ابن اثیر در *الکامل فی التاریخ* (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۶۸)، مسعودی در *مروج الذهب* (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۸۸)، جواد علی در *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام* (جواد علی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۲، ص ۳۰) و برخی از پژوهشگران معاصر در قالب کتاب و مقاله^۱ متعرض بررسی این دو اصطلاح شده‌اند. بحث مختصر رامیار در *تاریخ قرآن* (رامیار، ۱۳۸۴، ص ۳۷-۴۵) و کتاب *الصابئون فی حاضرهم و ماضیهم* از عبدالرزاق حسنی از این جمله هستند.

از میان مستشرقان تنی چند به واکاوی این دو واژه پرداخته‌اند. آرتور جفری در کتاب *واژگان بیگانه* واژه «حنیف» (جفری، ۱۹۳۸م، ص ۱۱۲) و نیز واژه «صابئین» (همان، ص ۱۹۱) را مورد تحلیل قرار داده است. مؤتمگری وات در *دایرةالمعارف اسلام* ذیل عنوان «HANIF» (بی. لوئیس و...، ۱۹۸۶م، ج ۳، ص ۱۶۵) و فرانسیس دو بلویز در همان دایرةالمعارف تحت عنوان «SABI» (سی.ای. بوسورث، ۱۹۹۵، ج ۸، ص ۶۷۲) و نیز تی. فهد (T. Fahd) در مدخل «SABIA» به بحث پرداخته‌اند (همان، ص ۶۷۵). یوری رابین در *دایرةالمعارف قرآن* ذیل ماده «Hanif» (مک اولیف، ۲۰۰۲م، ج ۲، ص ۴۰۳) و باز فرانسیس دو بلویز در همان دایرةالمعارف ذیل مدخل «Sabians» به مفهوم‌شناسی اصطلاحات مذکور پرداخته‌اند (همان، ۲۰۰۴م، ج ۴، ص ۵۱۱).

هدف اصلی این پژوهش مفهوم‌شناسی دقیق دو اصطلاح فوق و بررسی تطبیقی مفهوم آن دو است. بر این اساس، در این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به سؤالات اصلی زیر هستیم:

۱. معنای «حنیف» در قرآن چیست؟
۲. آیا قرآن کریم از کاربرد «حنفاء» گروه خاصی را مدنظر داشته است؟

مفهوم‌شناسی تطبیقی «حنفاء» و «صابئین» در قرآن

محمدجواد نجفی* / جواد محمدی**

چکیده

مقصود اصلی این پژوهش، مفهوم‌شناسی تطبیقی «حنفاء» و «صابئین» و بررسی اینکه آیا این دو اصطلاح در قرآن کریم، مفهوم واحدی دارند یا خیر؟ از آنجایی که جوامع و گروه‌های دینی مختلفی در عصر نزول قرآن می‌زیسته‌اند و بررسی برخی از آنان با مشکلات و پیچیدگی‌هایی روبه‌روست، بررسی تطبیقی اصطلاحات استعمال‌شده در قرآن در این حوزه، می‌تواند کمک شایانی به رفع این معضلات نماید.

روش ما در این پژوهش، روشی توصیفی - تحلیلی است و تلاش شده است تا مباحث بر مبنای یک معناشناسی منطقی و اصولی سامان داده شود. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که «حنیف» و «حنفاء» در عرف آیات قرآن، اشاره به گروه خاص و آیین خاص ندارد، بلکه معمولاً وصف دین و آیین قرار می‌گیرد، اما «صابئین» یک گروه دینی خاصی است که در زمره اهل کتاب قرار دارند. بنابراین، از «حنفاء» متمایز هستند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، حنفاء، صابئین، مفهوم‌شناسی تطبیقی.

چون «ناسک»، «مختون»، «حج گزار» خانه خدا و از این قبیل نیز معنا شده است (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱). به همین دلیل، در دوران جاهلیت به کسانی که «ختنه» نموده و «حج» می‌گذاشتند «حنیف» گفته می‌شد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۵۷) و مشرکان نیز با این توهم که بر دین ابراهیم بوده و میراث‌دار او هستند، خود را «حنفاء» می‌نامیدند (همان). در برخی مصادر تاریخی، از کسانی سخن گفته شده که در آن دوره از بت‌پرستی و اعمال مشرکان کناره گرفته و در صدد دستیابی به آیین حنیف ابراهیم بودند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۱).

آیا واژه حنیف دخیل است؟

شهاب الدین خفاجی «حنیف» را جزو واژگان دخیل ذکر نکرده است (رک: خفاجی، ۱۲۸۲ق). ثعالبی در *فقه اللغة* نیز به همین شیوه عمل کرده است (ثعالبی، ۱۸۸۵م، فقه اللغة). در میان دانشمندان اسلامی مسعودی صاحب *التنبیه و الاشراف* «حنیف» را «دخیل» و مأخوذ از «حنیفوا» سریانی می‌داند (مسعودی، بی‌تا، ص ۷۹).

تئودور نولدکه (Theodor Noldeke) و به تبع وی آرتور جفری (Arthur Jeffery) این واژه را سریانی و مأخوذ از «حنپو» (جمع آن حنپ) دانسته‌اند (جفری، ۱۹۳۸، ص ۱۱۵). مونتگمری وات (W. Montgomery Watt) هم ذیل مدخل «حنیف» در *دایرةالمعارف اسلام*، پس از طرح نظریات گوناگون، همین نظر را برگزیده است (بی. لوئیس و...، ۱۹۸۶م، ج ۳، ص ۱۶۵). جفری، ضمن اشاره به اینکه لغت‌دانان عموماً «حنیف» را اصیل می‌دانند، با استفاده از این مطلب که «حنپا» در زبان سریانی معنای کافر می‌دهد و «حنیف» نیز در برخی موارد در کلام عرب به همین معنا آمده است و عرب جاهلی نیز به غیر مسیح و یهود، «حنیف» یعنی کافر می‌گفته است، احتمال قوی می‌دهد کلمه مذکور دخیل باشد. یوری رابین (Uri Rubin) نویسنده مدخل «حنیف» در *دایرةالمعارف قرآن* نیز قول به سریانی بودن آن را ترجیح داده است (مک اولیف، ۲۰۰۲م، ج ۲، ص ۴۰۳) ولی ریچارد بیل (Richard Bill) این موضوع را از حیث زبان‌شناسی مردود دانسته و حنیف را کلمه‌ای اصیل و مأخوذ از «حنف» می‌داند (بیل، ۱۹۲۵م، ص ۵۸).

با توجه به آنچه در مورد معنای لغوی واژه گذشت، و با عنایت به اینکه مفهوم این واژه روشن بوده و وجه اشتقاق آن کاملاً مشخص است، هیچ‌گونه ابهام و اوجاعی در مفهوم آن دیده نمی‌شود، نظریه دخیل بودن آن نادرست می‌باشد.

۳. مفهوم «صابئی» در قرآن چیست؟

۴. آیا «صابئیان» در قرآن، گروه دینی خاصی به شمار می‌روند؟

۵. برآیند بررسی تطبیقی این دو اصطلاح چیست؟ آیا «حنفاء» همان «صابئیان» هستند؟

۱. معناشناسی واژه حنیف

مفهوم واژه حنیف را ابتدا از نظر لغوی و از دیدگاه لغت‌شناسان بررسی کرده، آن‌گاه به تبیین معنای آن در عرف آیات قرآن خواهیم پرداخت.

۱-۱. معناشناسی لغوی

حنیف در لغت از «حنف» و به معنای اعوجاج قدم‌ها به سمت داخل و یکدیگر می‌باشد. ابن فارس می‌گوید: «إِنَّ الْحَنْفَ اعْوْجَاجٌ فِي الرَّجْلِ إِلَى دَاخِلٍ. وَرَجُلٌ أَحْنَفٌ، أَيْ مَائِلُ الرَّجْلَيْنِ، وَذَلِكَ يَكُونُ بَأَنْ تَتَدَانِي صَدْرُ قَدَمَيْهِ وَيَتَبَاعَدُ عِقْبَاهُ؛ حَنْفٌ كَجَبِيْ بِأَهَا بِه سَمْتٍ دَاخِلٍ اسْت. مُرِد أَحْنَفٌ يَعْنِي كَسِيْ كِه بِأَهَائِشِ مَائِلٍ [بِه دَاخِل] اسْت، بِه اَيْن صَوْرَتِ كِه نُوْك قَدَمِهَايِش بِه هِم نَزْدِيْك و عَقْبِ اَن اَز هِم دُوْر اسْت» (جوهری، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۳). جوهری نیز می‌گوید: «الْحَنْفُ: الْاِعْوِجَاجُ فِي الرَّجْلِ، وَهُوَ اَنْ تُقْبِلَ اِحْدَى اِبْهَامِيْ رَجْلِيْهِ عَلٰى الْاُخْرٰى؛ حَنْفٌ، اِنْحِرَافٌ دَر پَا مِيْ بَاشَد، بِه اَيْن صَوْرَتِ كِه اِنْكِشْتَانِ اِبْهَامِ پَا بِه سَمْتِ يَكْدِيْگَر جَلُو اَمْدِه بَاشَنَد. دَر كِتَابْهَآيْ لِسَانِ الْعَرَبِ، الْمَفْرَدَاتُ فِيْ غَرِيْبِ الْقُرْآنِ، الْعَيْنُ وَ تَهْذِيْبِ اللَّغَةِ نِيْز هَمِيْن مَعْنَا ذِكْر شُدِه اسْت (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۵۷؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۶۰؛ ازهری، ۲۰۰۱م، ج ۵، ص ۷۱). گرچه «حنیف» از اضداد به شمار آمده و هم میل از خیر به شر و هم بالعکس را معنا می‌دهد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۵۷)، اما در اصطلاح به کسی گفته می‌شود که از آیین منحرف به دین مستقیم میل می‌نموده است: «والحنيف: المائل إلى الدين المستقيم»؛ حنیف: کسی که مایل به دین حق باشد (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱). راغب اصفهانی می‌گوید: «الْحَنْفُ: هُوَ مِيْلٌ عَنِ الضَّلَالِ إِلَى الْاِسْتِقَامَةِ، وَ الْجَنْفُ: مِيْلٌ عَنِ الْاِسْتِقَامَةِ إِلَى الضَّلَالِ، وَ الْحَنِيفُ هُوَ الْمَائِلُ إِلَى ذَلِكْ؛ حَنْفٌ عِبَارَتٌ اسْتِ اَز مِيْلِ اَز گَمْرَاهِيْ بِه سُوِي رَاسْتِي وَ جَنْفٌ مِيْلِ اَز رَاه رَاسْتِ بِه سُوِي گَمْرَاهِيْ، وَ حَنِيفٌ يَعْنِي شَخْصٌ مَائِلٌ بِه رَاه رَاسْتِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۶۰). طبرسی نیز با بیان همان معنای لغوی ذکر شده، حنیف را کسی می‌داند که از ادیان باطل، به دین حق گرایش پیدا کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۰۲). در معنای اصلی «حنیف» وسعت داده شده، و شامل مواردی

معناشناسی قرآنی

واژه حنیف ۱۲ بار در قرآن به کار رفته است. این واژه، بیشتر در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام و آئین او استفاده شده است. قرآن می‌فرماید: «گفتند: یهودی یا مسیحی شوی، تا هدایت یابید بگو: بلکه از آئین حق‌گرای ابراهیم پیروی کنی و او هرگز از مشرکان نبود» (بقره: ۱۳۵). در آیات قبل و بعد، سخن از این است که حقیقت دین در نزد خدا یکی بیش نیست و همه انبیاء هم بر آن بوده‌اند و آن چیزی جز اسلام و تسلیم شدن در برابر حق نیست. در آیات قبل، از زبان فرزندان یعقوب می‌فرماید: «گفتند: خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم» (بقره: ۱۳۳). در آیه بعد نیز فرموده است: «بگویید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، و [همچنین] آنچه به موسی و عیسی و پیامبران [دیگر] از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ‌یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم» (بقره: ۱۳۶). این اساس عناوینی چون یهودی و مسیحی در نزد خدای متعال معتبر نبوده و آنچه مهم است تسلیم در برابر تعالیم حقیقی خدا و حق‌گرایی (حنیفیت) و توحید است، همان چیزی که تمام انبیاء از ابراهیم گرفته تا موسی و عیسی علیهم السلام بر آن بوده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۰۱ و ۳۰۲). در سوره آل‌عمران روی سخن با یهود و نصاری است و مانند آیه پیشین آنان را به حق‌گرایی و تسلیم دعوت می‌فرماید: «ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی بلکه انسانی حق‌گرا و مسلمان بود و هرگز از مشرکان نبود» (آل‌عمران: ۶۷). همچنین در همان سوره می‌فرماید: «بگو خدا راست گفت، پس از آئین حق‌گرای ابراهیم پیروی کنید که از مشرکان نیز نبود» (آل‌عمران: ۹۵). در این آیات شریفه، «حنیف» بودن ابراهیم و آئین او به این مطلب اشاره دارد که وی از انحرافات یهود و مسیح مبرا بوده و از همه مظاهر باطل جدا بوده و گرایش او گرایشی است بر مبنای حق. جمله «وما انا من المشرکین» نیز یا به دلیل این است که «حنفاء» با مشرکانی که خود را حنفاء می‌نامیدند، مشتبه نشود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۰۵)، یا از این جهت است که «حنیف» از اضداد است (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۳۷۴).

واژه مذکور گاهی اوقات نیز در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم استعمال شده است: «و اینکه روی خود را حق‌گرایانه به سوی دین کن و از مشرکان مباش» (یونس: ۱۰۵). همچنین: «پس روی خود را متوجه آئین حق‌گرای پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده دگرگونی در

آفرینش الهی نیست این است آئین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند» (روم: ۳۰)، در این آیات نیز مراد گرایش به دین حق و پرهیز از میل نمودن از شرک و باطل است.

«حنیف» در دو مورد نیز به شکل جمع استعمال شده است. یکی از آنها، در ارتباط با انجام مناسک حج به کار رفته و در دیگری، اهل کتاب را خطاب قرار داده است. البته در هر دو مورد، همان معنی ذکر شده مراد بوده است: «و از سخن باطل پرهیزید. حق‌گرایانه برای خدا [اعمال حج را به جای آورید] و هیچ‌گونه همتایی برای او قائل نشوید» (حج: ۳۱).

واژه مذکور در اکثر موارد وصف «دین» و «مله» واقع شده است. می‌توان گفت: در همه این موارد، بیانگر گرایش به حق و روی برتافتن از باطل می‌باشد؛ مفهومی که در هر ۱۲ آیه خود را نشان می‌دهد. در روایات معصومان علیهم السلام نیز همین معنا وارد شده است. امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» می‌فرماید: «أمره أن یقیم وجهه للقبلة لیس فیه شیء من عبادة الأوثان» (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۲). خدا به او دستور داد تا به قبله‌ای رونماید که در آن اثری از عبادت بت‌ها نیست. در این روایت، امام یکی از مصادیق آئین حق را ذکر فرموده‌اند. آن امام همام در روایت دیگری در مورد «حنیفاً مسلماً» فرموده‌اند: «خالصاً مخلصاً لیس فیه شیء من عبادة الأوثان» (همان، ج ۱، ص ۳۵۲). خالص به طوری که چیزی از بت‌پرستی در آن نیست. بنابراین، سخن کسانی که حنیف را هم‌معنای با مسلمان دانسته‌اند، صحیح نیست (محمودپور، ۱۳۸۳، ص ۲۱۱-۲۲۲) و حنیفیت در واقع وصف دین و اسلام است و استناد به روایاتی چون: «أحبُّ الأديان إلى الله الحنيفية السمحة»؛ دوست داشتنی‌ترین دین در نزد خدا حنیفیت آسان است و «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ»؛ به آئین حنیفیت آسان برانگیخته شدم (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۵۸)، توصیف دین اسلام به صفات آن است، نه اینکه حنیفیت معادل معنایی اسلام باشد.

واژه «حنیف» گروه دینی

برخی «حنفاء» را یک گروه دینی به شمار آورده‌اند. اسپرنگر (Sprengr) در کتاب *حیات محمد* صلی الله علیه و آله و سلم، حنفاء را یک گروه دینی قلمداد نموده است (رامیار، ۱۳۸۴، ص ۳۸). در مدخل «پلورالیزم دینی و قرآن»، *دایرةالمعارف قرآن* نیز با تردید در این مورد سخن رفته و از آن با «مفهومی دارای ماهیت غامض» یاد شده است (مک اولیف، ۲۰۰۴م، ج ۴، ص ۴۰۷ و ۴۰۸). گرچه در برخی مصادر تاریخی، به این نکته اشاره شده که «حنفاء» کسانی بوده‌اند که در عرب جاهلی به پیروی از دین ابراهیم علیه السلام از

پرستش بتان کناره می‌گرفتند و از گوشت قربانی آنان نمی‌خوردند (جواد علی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۲، ص ۲۸)، اما اصولاً قرآن کریم از استعمال واژه‌های «حنیف» و «حنفاء»، گروه دینی خاصی را مدنظر ندارد؛ چراکه صرفاً این واژه را وصفی برای دین یا دینداری می‌آورد. این معنا، با بیان قرآن کریم با معنای لغوی که گذشت، همخوان است. به عنوان نمونه، می‌فرماید: «فَاجْتَبِئُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَبِئُوا قَوْلَ الزُّورِ حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ...» (حج: ۳۱). در این آیه کریمه، به اجتناب از ناپاکی بتان، سخن باطل و شرک در کنار حنیفیت، که همان پرهیز از این امور باطل و گرایش به حق است، دستور داده شده است. به نظر می‌رسد، به دلیل درآمیختن مطالب غث و سمین به یکدیگر در کتب تاریخی و آثار خاورشناسان، مفهوم واژه «حنیف» پیچیده و معماگونه شده است. اما همان‌گونه که بیان شد، توجه به ریشه لغوی واژه در زبان عربی، تفسیر و تبیین آیات کریمه قرآن در همین راستا از روشنی و اتقان کافی برخوردار است و نیازی به تکلف و پیچیده نشان دادن بی‌جهت مطلب نیست.

۲. معناشناسی واژه «صابئان»

در این قسمت نیز ابتدا کلمه صابئان را از نظر لغوی مورد بررسی قرار داده، سپس مفهوم آنرا در آیات قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌دهیم.

معنای لغوی

«صابئی» از ریشه «صَبَأٌ» به معنای «طلع»، «خرج» و «برز» می‌باشد. جوهری در *الصحاح* نوشته است: «صبات ... هنگامی که برای آنان ظاهر شد. صبا ناب البعیر: دندان نیش شتر ظاهر شد و صبات ثبیه غلام: دندان پسر آشکار شد» (جوهری، بی تا، ج ۲، ص ۶۷). ابن منظور نیز می‌نویسد: «صَبَأٌ عَلَيْهِمْ يَصْبَأُ صَبَأً وَ صَبُوءاً وَ أَصْبَاءُ كَلَاهِمَا: طَلَعَ عَلَيْهِمْ» (ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۸). و «صَبَاتٌ سِنَّ الْغَلَامِ: طَلَعَتْ. وَ صَبَأُ النَّجْمِ وَ الْقَمَرُ يَصْبَأُ، وَ أَصْبَاءُ: كَذَلِكَ» (همان). آن‌گاه به این شعر استناد می‌کند:

وَ أَصْبَاءُ النَّجْمِ فِي غَبْرَاءِ كَاسِفَةٍ،
كَأَنَّهُ بَائِسٌ، مُجْتَابُ أَخْلَاقِ

آن ستاره در تاریکی غم و اندوه طلوع کرد، گویا شخص فقیری است که لباسی کهنه بر تن کرده است.

و در توضیح مفهوم شعر می‌افزاید: «صَبَاتِ النَّجْمِ إِذَا ظَهَرَتْ» (همان). صاحب *مقاییس اللغة* نیز ضمن اینکه واژه مذکور را ذیل «صَبِي» آورده، گفته است: «شکل مهموز این ریشه دلالت بر خروج و بروز دارد» (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۳۳۲). ابن درید هم بر این نظر است: «و تقول: صَبَأُ نَابُ الْبَعِيرِ يَصْبَأُ صَبُوءاً، إِذَا طَلَعَ، فَهوَ صَابِيءٌ كَمَا تَرَى» (ابن درید، ۱۹۸۷م، ج ۲، ص ۱۰۲۳). سخن راغب نیز دقیقاً مؤید

همین مدعای ماست: «صابی برگرفته از: دندان شتر ظاهر شد می‌باشد» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۷۵). معانی دیگری که برای واژه «صابی» ذکر شده و به نظر می‌رسد، بیشتر معانی اصطلاحی هستند تا لغوی، بر همین اساس بوده است. بسیاری از لغت‌دانان «صَبَأٌ» را به معنی خروج از دینی به سوی دین دیگر بیان نموده‌اند. جوهری گفته است: «و صبا... هنگامی که از دینی به دین دیگر خارج شد. ابو عبیده گفت: از دینش به دین دیگر خارج شد، همان‌گونه که ستارگان از محل طلوعشان خارج می‌شوند» (جوهری، بی تا، ج ۲، ص ۶۷). صاحب *لسان العرب* نیز می‌گوید: «صبا یعنی از دینی به دین دیگر خارج شد... همان‌گونه که ستارگان از محل طلوعشان خارج می‌شوند» (ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۸). ابن فارس نیز نوشته است: «گفته می‌شود صبا... یعنی خارج شد، و این برگرفته از این سخنشان که دندان شتر آشکار شد می‌باشد. و خارج‌شونده از دینی به دین دیگر صابئی و جمع آن صابئون و صباء می‌باشد» (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۳۳۲). بنابراین، به طور کلی به کسی صابئی گفته می‌شود که از دین، آئین و عقیده‌ای خارج شده و به آئین و کیش دیگری تمایل پیدا کرده باشد. به همین دلیل، به پیامبر اکرم ﷺ نیز به خاطر رویگردانی از مشرکان و کفار و پایبندی به اسلام صابئی و به مسلمانان «صبا» گفته می‌شده است. ابن منظور می‌گوید: «و کانت العرب تسمی النبی - صلی الله علیه و سلم - الصابئ، لأنه خرج من دین قُرَيش إلى الإسلام، و یسمون من یدخل فی دین الإسلام مَصْبُوءاً، لأنهم كانوا لا یهمزون، فأبدلوا من الهمزة واواً، و یسمون المسلمین الصُّبَاءَ، بغير همز، كأنه جَمْعُ الصابئ» (ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۸). هم ایشان روایتی را از اسلام آوردن بنی جذیمه نقل می‌کند: «و فی حدیث بنی جذیمه: كانوا یقولون، لما أسلموا، صَبَانًا، صَبَانًا» (همان).

آیا اصطلاح «صابئین» دخیل است

آرتور جفری معتقد است: این واژه دخیل است (جفری، ۱۹۳۸، ص ۱۹۱). تی. فهد (T.Fahd) در *دائرة المعارف اسلام* آن را واژه‌ای بیگانه و مأخوذ از «صبع» عبری به معنای فرورفتن در آب دانسته که حرف «ع» به مرور زمان ساقط شده است (سی. ای. بوسورث، ۱۹۹۵م، ج ۸، ص ۶۷۲). به دلیل پیچیدگی موجود در ریشه‌شناسی دقیق این واژه، بحث تکمیلی در مورد دخیل یا اصیل بودن آن در ادامه خواهد آمد.

معنای اصطلاحی و قرآنی

به طور کلی، صابئی کسی است که از دینی به دین دیگر خارج شده باشد، اما بحث مهم در این است که

صابئیان به طور مشخص، چه کسانی بوده و دارای چه عقایدی بوده‌اند. به عبارت دیگر، واژه «صابئی» اشاره به کدام دین یا گروه دینی خاص دارد. این موضوع، محل بحث و اختلاف فراوانی است. به طوری که مشخص نمودن این جامعه دینی خاص، بسیار دشوار می‌نماید. در ذیل دیدگاه‌های مختلف، به اجمال، آمده است:

۱. پیروان حضرت نوح، چه واقعاً، چه اینکه ادعای آن را داشته باشند (ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۷۵).
۲. کسانی که از راه حق و طریق انبیاء منحرف شده‌اند (برسوی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۳؛ شهرستانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۰۷).
۳. ماندائی‌ها یا صبه، فرقه یهودی و مسیحی بین‌النهرین یعنی مسیحیان پیرو یحیی معمد (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل ماده صابئین).
۴. صابئین حران، فرقه مشرک که مدت‌ها در دوره اسلام وجود داشتند (همان).
۵. گروهی از امت‌های باستان، که بت‌ها را به عنوان مظاهری از ذوات علوی و اشخاص فلکی می‌پرستیدند (ابن‌العبری، ۱۹۹۲م، ص ۱).
۶. کسانی که مذهبشان عیناً مانند کلدانیان باستان است؛ نماز می‌گذارند، روزه می‌گیرند، در دعای خود ستارگان را مخاطب قرار می‌دهند، ولی به توحید و پرهیزگاری معتقدند (همان، ص ۱۵۳).
۷. مردمان بت‌پرستی که نوح به سوی آنان فرستاده شد. اساس مذهب ایشان، پرستش روحانین یعنی فرشتگانی بود که سبب تقرب و منزلت نزد خدای بزرگ بودند. آنها به وجود پروردگار جهان و اینکه حکیم و قادر است، اعتقاد داشته و معتقد بودند بر ما واجب است که به عجز خود در رسیدن به معرفت خداوند اعتراف کرده و تنها به واسطه آنان، که مقرب او هستند (روحانین)، می‌توان به او تقرب پیدا کرد. از آنجاکه روحانیون قابل دیدن نبودند، به وسیله ستارگان سیار هفت‌گانه‌ای که گردانندگان کارهای این جهان شمرده می‌شدند، تقرب جستند. سپس، گروه دیگری از ایشان، که به «اصحاب اشخاص» معروف شده‌اند، چون دیدند که ستارگان طلوع و غروب می‌کنند و شب دیده می‌شوند؛ روز دیده نمی‌شوند، بت‌هایی ساختند که در برابر دیدگان قرار دهند و به وسیله بت‌ها به ستارگان و به وسیله آنها، به روحانین و به وسیله آنها، به آفریدگار عالم برسند. این اولین منشأ بت‌پرستی بود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۶۸).
۸. قومی از فرزندان صابی، پسر لمک پسر اخنوخ و آئین آنها پرستش ستارگان بود و از ستارگان

می‌خواستند که از روحانیت خود چیزی به آنها بدهند. اینان حزبی توحیدی نیز داشتند که به «کلدانیان» معروف بودند (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۶).

۹. دینی میان دین یهود و نصارا (مقدسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۶).

۱۰. کسانی که در زمان پادشاهان باستان روم و یونان «حنفا» نامیده شده و خدا و پیامبران را قبول داشتند (یعقوبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۷).

۱۱. پیروان عاموران بن یافث بن نوح، گروهی که در زمان شاهان پارس ستاره و ماه و خورشید و آتش می‌پرستیدند و به سریانی می‌نوشتند و سخن می‌گفتند (همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹).

۱۲. پیش از مسیحیت و در روم، کسانی بت‌هایی به نام ستارگان هفت‌گانه داشتند و به آنان تقرب جسته و عبادتشان می‌کردند (مسعودی، بی‌تا، ص ۱۱۹).

۱۳. حنیفیت اولی، مذهبی که بوذاسپ آن را برای طهمورث (از شاهان ایرانی) آورد (همان، ص ۷۹ و ۸۰).

۱۴. صابئین کسانی که در حران زندگی کرده و هیاکلی را که اسماء جواهر عقلیه و ستارگان را داشتند، عبادت کرده و نام‌هایی چون هیکل علت اولی، عقل، مریخ، شمس، عطارد، زهره و قمر داشتند. آنان رموز و اسراری نیز داشتند که پنهان می‌کردند. مسعودی به تفصیل در مورد منشأ پیدایش آنان سخن گفته است (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۸۸).

۱۵. کسانی که نه یهودی‌اند، نه مسیحی و نه دینی دارند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۵۳).

۱۶. گروهی که دینشان چیزی بین یهودی و مجوسی بود (طوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸۳).

۱۷. کسانی که در جزیره موصل زندگی کرده، «لا اله الا الله» می‌گفتند و اعمال دینی، کتاب آسمانی و پیامبر نداشتند، بلکه فقط قائل به توحید بودند (همان).

۱۸. صابئین همان حنفاء هستند. این دیدگاه را جواد علی با ذکر دلایلی در کتاب *المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام* مطرح می‌کند. وی می‌گوید: «به نظر من «حنیف» در اصل به معنی «صابئی»؛ یعنی خارج از دین قوم می‌باشد» (جواد علی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۲، ص ۳۰). وی توضیح می‌دهد که: «آنچه از قرآن کریم می‌فهمیم این است که صابئه جماعتی بر دین خاص و طائفه‌ای مانند یهود و نصاری بوده‌اند... و از اینکه نام آنها در کنار یهود و مسیح آمده، مشخص می‌شود که آنان خدا را عبادت کرده و به سوی او توجه داشته‌اند... در تفاسیر اسلامی ملاحظه

می‌شود که آنان خدا را عبادت کرده و به سوی او توجه داشته‌اند... در تفاسیر اسلامی ملاحظه

می‌کنیم که «صبأ» به معنی خروج از چیزی به چیز دیگر و خروج از دینی به دین دیگر آمده است. در این منابع اشاره شده است که قریش، پیامبر ﷺ را صابئی و اصحاب را صباه، به معنای خارج‌شدگان از دین قومشان می‌خواندند... و نیز قدماء صابئه را در زمره حنفاء به شمار می‌آوردند. این مطلب نشان می‌دهد که منظور از «صابئه»، در هنگام ظهور اسلام و در بین عرب، کسانی بودند که از دین قومشان، یعنی عبادت بتان، جدا و خارج شده و منادی توحید بوده‌اند» (همان، ص ۲۷۸).

۱۹. علامه طباطبائی معتقد است: اینان گروهی یهودی - مجوسی بوده و دارای کتابی هستند که آن را به یحیی بن زکریا رضی الله عنه نسبت می‌دهند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۵۸).

بررسی

همان‌گونه که ملاحظه شد، بحث بر سر اینکه صابئین دقیقاً چه کسانی هستند، معركة الآراء مختلف است. واقعیت این است که قضاوت کردن در این مورد، بسیار مشکل و در تعیین دقیق ماهیت صابئین نمی‌توان با یقین و اطمینان نظر داد؛ زیرا قرآن کریم به اجمال را آن مطرح کرد. و در روایات هم چیزی که بتواند به طور کامل برطرف‌کننده تردیدها و بیانگر موضوع باشد، در اختیار ما نیست. علاوه بر اینکه، به هیچ‌وجه مشاهدات عینی بعضی افراد از مردمانی که به «صابئین» نامبردار گشته‌اند، مانند کسانی که در حال حاضر در ایران و عراق زندگی می‌کنند و «مندائی» نامیده می‌شوند، و بیان برخی از خصوصیات آنان، نمی‌تواند از صابئینی که در محیط نزول قرآن زندگی می‌کرده‌اند، حکایت کند. به نظر می‌رسد، در مورد عنوان صابئی می‌توان گفت: این واژه اطلاعات گوناگونی داشته و به طور کلی، هر کسی که از آئین مرسوم روی برمی‌تافته، تحت این عنوان قرار می‌گرفته است. شیخ طوسی در التبیان می‌گوید: «و هو من انتقل من دینه الی دین آخر کالمرتد من اهل الإسلام. و کل خارج من دین کان علیه الی آخر یسمی صابئاً» (طوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸۳). به هر حال، با توجه به آیات قرآن کریم و توجه به کلیت نظراتی که بیان شد، می‌توان به برخی نتایج قطعی دست یافت. قرآن در سه آیه از صابئیان سخن گفته است:

۱. به راستی، کسانی که ایمان آورده، و کسانی که یهودی شده‌اند، و مسیحیان و صابئیان، هر کسی که به خدا و روز آخرت ایمان آورد و عمل صالح انجام داد، پس اجرشان را در نزد پروردگارشان است، نه بیمی بر آنان است، و نه اندوهناک خواهند شد (بقره: ۶۲).

۲. همانا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی‌ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا بر هر چیزی گواه است (حج: ۱۷).

۳. کسانی که ایمان آورده و کسانی که یهودی و صابئی و مسیحی‌اند، هر کسی که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، پس نه ترسی بر ایشان است و نه اندوهگین خواهند شد (مائده: ۶۹).

از این سه آیه می‌توان نتیجه گرفت که اولاً، صابئان یک گروه دینی شناخته‌شده مانند یهود و نصارا بوده‌اند. ثانیاً، آنها بت‌پرست و ستاره‌پرست و از این قبیل نبوده‌اند. چنان‌که علامه طباطبائی در ذیل آیه هفدهم سوره حج می‌گوید: «و الصابئون لیس المراد بهم عبدة الکواکب من الوثنية بدلیل ما فی الآیة من المقابلة بینهم و بین الذین اشرکوا...» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۵۸).

با توجه به گزارش مورخان و نظر مفسران، که پیش از این بیان شد، می‌توان گفت: بی‌شک کسانی به نام صابئیان مشرک و بت یا ستاره‌پرست بوده‌اند، ولی نه در زمان نزول؛ چراکه قرآن صابئیان را با عنوان یگ گروه دینی موحد معرفی می‌کند، این گروه دینی معهود مردم عصر نزول بوده است. همان‌طور که برخی نیز اشاره کرده‌اند، مشرکان «حران» برای اینکه حاشیه امنی برای خود ساخته باشند، خود را صابئی نامیدند تا در شمار اهل کتاب درآمده و به آسانی در میان مسلمانان زندگی کنند (مک اولیف، ۲۰۰۴م، ج ۴، ص ۵۱۲).

از آنچه که گذشت می‌توان نتایج زیر را در مورد صابئان قرآن ابراز داشت:

۱. صابئان گروهی دیندار، به معنای دین الهی، هرچند توأم با برخی تحریفات بوده‌اند و با مشرکان و ستاره‌پرستان متفاوتند.

۲. آنان دارای پیامبر و کتاب آسمانی بوده‌اند و گرنه در زمره اهل کتاب قرار نمی‌گرفتند.

۳. «صابئین» قرآن برای مردم عصر نزول شناخته‌شده و معهود آنان بوده‌اند.

۴. تعیین دقیق اینکه آنها پیرو چه پیامبری بوده و نام کتاب آنها چه بوده، ممکن نیست و نظرات مطرح در این زمینه، در حد ظن و گمان است.

گرچه تعیین مصداق دقیق صابئین امروزه امری دشوار است، ولی همان‌طور که برخی مفسران نیز اشاره نموده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۹۰)، با توجه به خصوصیات که در مندائیان، یعنی همان صابئینی که امروزه در کناره رود کارون در استان خوزستان و نیز کشور عراق زندگی می‌کنند و

هاذوا وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ...» بفرماید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَى وَ الْحَنَفَاءَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ... یا در آیاتی که از ماده «حنف» استفاده فرموده، از ماده «صبأ» استفاده کند. حال آنکه چنین اتفاقی در قرآن نیفتاده است.

۳. اینکه قدماء صابئین را در زمره حنفاء به شمار می‌آورده‌اند، شاید حدوث خارجی داشته و در برخی مقاطع تاریخی چنین بوده است، ولی چنین اطلاقی از قرآن به دست نمی‌آید و به دلایلی که گفته شد، حنفاء و صابئین دست‌کم از منظر قرآن متمایز از یکدیگر شناخته می‌شوند.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. «حنیف» واژه اصیلی است که در لغت به معنای «میل»، معمولاً از حق به باطل و از خیر به شر، بوده و در قرآن کریم وصف چیزی یا کسی است که گرایش و میل به حق دارد و در یک کلام معنای «حق‌گرایانه» می‌دهد.

۲. این اصطلاح در قرآن کریم، اشاره به گروه خاصی نداشته، به شکل وصفی به کار رفته و معمولاً وصف دین و ملة (آیین) قرار گرفته است. به عبارت دیگر، حنفاء قرآن یه گروه دینی به شمار نمی‌روند.

۳. صابئی در لغت به معنای طلوع، خروج و بروز می‌باشد. در قرآن کریم به شکل «صابئون» و «صابئین» به کار رفته و مقصود از آن، گروه دینی خاصی است که از اهل کتاب به شمار رفته و به یقین صابئیان مشرک حران نیستند. گرچه این گروه دینی برای عرب عصر نزول شناخته شده بود، اما امروزه تعیین مصداق آنان به شکل قطعی و یقینی کاری است بسیار دشوار، احتمالاً آنان همان صابئانی هستند که خود را منسوب به حضرت یحیی می‌دانند و در مناطقی از ایران و عراق زندگی می‌کنند. وجه تسمیه آنان به این نام نیز این است که از آیین یهود و مسیح خارج بوده و دین مخصوص خود را داشته‌اند.

۴. بررسی تطبیقی دو اصطلاح نشان می‌دهد که از منظر قرآن کریم صابئین همان حنفاء نیستند؛ حنفاء در قرآن مفهومی توصیفی دارد، ولی صابئین اسم و عنوان یک گروه دینی محسوب می‌شود.

پی‌نوشت

۱. ر.ک: محمود محمودپور، «معنی‌شناسی و کاربردشناسی حنیف در قرآن»، *مطالعات اسلامی*، ش ۶۵ و ۶۶؛ سلیم برنجی، قوم از یاد رفته؛ مقاله «فرقه‌های صابئیان»، *کلام اسلامی*، ش ۲۹.
۲. البته این سخن بدین معنا نیست که پیامبر ﷺ سابقه هم‌کیشی با مشرکان را داشته است.

خود را به حضرت یحیی بن زکریا، که مسیحیان وی را یحیای تعمیددهنده می‌نامند، منسوب داشته و به تاسی او بسیار به غسل اهمیت می‌دهند، احتمالاً همان مصداق صابئین قرآن باشند. بنابراین، عبری بودن واژه و اخذ آن از «صبع» به معنی غسل قوت می‌یابد. اما سیوطی در *الدر المنثور* روایتی را از سعیدبن جبیر نقل می‌کند که از حیث مطابقت با معنای لغوی ذکرشده در پیش، جالب به نظر می‌رسد. سعید می‌گوید: «صابئین به نزد یهود رفته و از آیینشان پرسیدند، آنان پاسخ دادند: پیامبر ما موسی ﷺ است و قدری در مورد دینشان توضیح دادند، سپس گفتند: هر کس از ما تبعیت کند، وارد بهشت می‌شود. در مرحله بعد، به نزد نصاری رفته و همان سؤال را از آنان پرسیدند. آنها نیز ضمن معرفی دین خود، شرط ورود به بهشت را تبعیت از دین خودشان بیان کردند، پس از آن بود که صابئین گفتند: «اینان می‌گویند هر کس از ما پیروی کند، وارد بهشت می‌شود. یهودیان نیز چنین می‌گویند ما به چنین چیزی گردن نمی‌نهیم» به این خاطر آنان صابئین نامیده شدند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۷۵).

این دیدگاه با معنی لغوی واژه در عربی سازگارتر بوده و در مقایسه با عبری بودن اصل کلمه ترجیح دارد.

۳. آیا «حنفاء» همان «صابئین» هستند؟

برخی محققان مانند جواد علی با ذکر دلایلی، حنفاء و صابئین را یکی دانسته‌اند. عمده دلیل وی بر این مطلب، آن است که مفسران صابئی را خارج شده از دینی به دین دیگر معنا کرده و پیامبر و یارانش را نیز به همین نام می‌نامیدند و چون حنفاء نیز از دین مرسوم زمان خود، یعنی بت‌پرستی کناره گرفته بودند و قدما صابئین را در زمره حنفاء محسوب می‌کردند، پس صابئین همان حنفاء هستند. گرچه این استنباط وی از نظر همخوانی لغوی دو اصطلاح پذیرفتنی به نظر می‌رسد، ولی باید گفت: این دیدگاه به دلایل زیر توهمی بیش نیست:

۱. بررسی‌های ما در مورد شناخت مفهوم «حنیف» و «حنفاء» به این نکته ختم شد که آنان گروه دینی خاصی نبوده‌اند، بلکه اصطلاح مذکور تنها وصفی است که برای «دین» و «مله» در قرآن به کار رفته است. حال آنکه «صابئین»، یک گروه و جمعیت مشخص و متمایز هستند که در عصر نزول برای مردم به خوبی شناخته شده بوده‌اند. اگر قرآن حنفاء را نیز یک گروه دینی می‌شناخت، شاید می‌توانستیم به یکی بودن آن دو قائل شویم، ولی چنین چیزی در قرآن وجود ندارد.

۲. قرآن در سه موضع در مورد «صابئین» و دوازده بار در ارتباط با «حنیف» و «حنفاء» سخن گفته است. اگر صابئین همان حنفاء بودند، جای آن داشت که قرآن مثلاً در این آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ

منابع

- ابن العبري، غريغوريوس الملطى (۱۹۹۲م)، *تاريخ مختصر الدول*، تحقيق أنطون صالحانى اليسوعى، ج سوم، بيروت، دار الشرق.
- ابن دريد محمد بن الحسن (۱۹۸۷م)، *جمهرة اللغة*، تحقيق رمزي منير بعلبكي، بيروت، دار العلم.
- ابن فارس، ابو الحسين احمد (۳۹۹ق)، *مقاييس اللغة*، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، بيروت، دارالفكر.
- ابن منظور محمدبن مكرم (۴۱۴ق)، *لسان العرب*، ج سوم، بيروت، دار صادر.
- ازهرى، أبو منصور محمد بن أحمد (۲۰۰۱م)، *تهذيب اللغة*، تحقيق محمد عوض مرعب، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
- تعالبي نيشابورى، ابى منصور بن اسماعيل (۱۸۸۵م)، *فقه اللغة*، بيروت، اباة اليسوعيين.
- جواد على (۴۲۲ق)، *المفصل فى تاريخ العرب قبل الإسلام*، ج چهارم، بيروت، دارالساقى.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد (۱۹۹۰م)، *الصحاح فى اللغة*، ج چهارم، بيروت، دارالعلم للملايين.
- حقى بروسوى، اسماعيل (بى تا)، *تفسير روح البيان*، بيروت، دارالفكر.
- دهخدا، على اكبر (۱۳۷۷ش)، *لغت نامه دهخدا*، ج دوازدهم، تهران، دانشگاه تهران.
- رازى، ابوالفتوح (۴۰۸ق)، *روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن*، مشهد، بنياد پژوهش هاى اسلامى آستان قدس رضوى.
- راغب اصفهاني، حسين بن محمد (۴۱۲ق)، *المفردات فى غريب القرآن*، بيروت، نشر دار العلم.
- راميار، محمود، (۱۳۸۴ش)، *تاريخ قرآن*، ج ششم، تهران، امير كبير.
- سيوطى جلالالدين (۱۴۰۴ق)، *الدر المشهور فى تفسير المأثور*، قم، كتابخانه آيةالله مرعشى نجفى.
- شهابالدين أحمد الخفاجى (۲۸۲ق)، *شفاء الغليل فيما فى كلام العرب من الدخيل*، بى جا، مكتبه الوهييه.
- شهرستانى، محمدبن عبدالكريم ابى بكر احمد (۴۱۴ق)، *الملل و النحل*، ج سوم، بيروت، دارالمعرفه.
- طباطبايى، سيدمحمدحسين (۱۴۱۷ق)، *الميزان فى تفسير القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامى.
- طبرسى، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- طبرى ابو جعفر محمد بن جرير (۴۱۲ق)، *جامع البيان فى تفسير القرآن*، بيروت، دار المعرفة.
- طوسى، محمدبن حسن (بى تا)، *التبيان فى تفسير القرآن*، بيروت، دار احياء التراث العربى.
- عبد الرحمن بن محمدبن خلدون (۱۹۸۸/۱۴۰۸)، *ديوان المبتدأ و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر*، تحقيق خليل شحادة، ج دوم، بيروت، دار الفكر.
- عروسى حوزى، عبدعلى بن جمعه، (۴۱۵ق)، *تفسير نور الثقلين*، بى جا، قم، اسماعيليان.
- عز الدين أبو الحسن على بن ابى الكرم معروف بابن الأثير (۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، *الكامل فى التاريخ*، بيروت، دار صاد - دار بيروت.
- فراهيدى، خليل بن احمد (۴۱۰ق)، *كتاب العين*، ج دوم، قم، هجرت.
- محمودپور، محمد، (۱۳۸۳ش)، «معنى شناسى و کاربردشناسى حنيف در قرآن»، *مطالعات اسلامى*، ش ۶۵ و ۶۶، از ص ۲۱۱ تا ص ۲۲۲.
- مسعودى، أبو الحسن على بن الحسين، (۱۳۷۴ش)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابو القاسم پاينده، ج پنجم، تهران، علمى و فرهنگى.
- مسعودى، على بن الحسين (بى تا)، *التنبیه و الاشراف*، تصحيح عبدالله اسماعيل صاوى، قاهره، دارالصاوى.
- مقدسى، مطهرين طاهر (بى تا)، *البدء و التاريخ*، بى جا، مكتبة الثقافة الدينية.
- مكارم شيرازى، ناصر (۱۳۷۴ش)، *تفسير نمونه*، تهران، دار الكتب الإسلامية.
- يعقوبى، احمدبن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب (بى تا)، *تاريخ اليعقوبى*، بيروت، دار صادر.
- Bell, R. (1970), *Bell Introduction to the Quran*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- BOSWORTH, C.E. (1995), *The Encyclopedia of Islam*. Leiden: Brill.
- Jeffery, A. (1938), *THE FOREIGN VOCABULARY OF THE QUR'AN*, Baroda: Oriental Institute.
- Lewis, B. (1991), *The Encyclopedia of Islam*, Leiden: Brill.
- McAuliffe, J. D. (2001-2005), *Encyclopedia of the Quran*, Leiden – Boston: Brill.

